

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة
الله على اعدائهم اجمعين

یادآوری: سه بیان از قاعده قبح عقاب بلا بیان

بعد از اینکه کلام محقق نائینی(ره) را در کتاب «فوائد الاصول» بیان کردیم و مناقشه ایی که شده بود و آن مناقشه را هم جواب دادیم. در اینجا نوبت می رسد به کلامی که در کتاب «اجود التقريرات» ذکر شده است و محقق خویی(ره) در کتاب «مصباح الاصول» یک مرکبی از مطلب «فوائد الاصول» و «اجود التقريرات» را آوردند هر دو را اشاره کردند و لو اینکه اگر دقت کنیم در «فوائد الاصول» این مطلبی که امروز از «اجود التقريرات» می خواهیم بیان کنیم وجود دارد و آنجا هم اشاره شده و در حقیقت بیان سوم، برای قاعده «قبح عقاب بلا بیان» می شود.

بیان سوم قاعده قبح عقاب بلا بیان

تا به حال دو بیان ذکر کردیم و این بیان می شود بیان سوم برای قاعده قبح عقاب بلا بیان؛ در این بیان سوم روی این جهت تکیه شده است که احکام واقعیه محرکیت برای عبد ندارند «الا بعد الوصول الى العبد» و مجرد اینکه یک حکمی در نفس الامر و در واقع وجود دارد وجود واقعی حکم و وجود نفس الامری حکم محرکیت ندارد؛ یعنی وجود واقعی حکم، قابلیت انبعاث ندارد، بعث و انبعاث متوقف است بر وجود علمی، یعنی مکلف علم پیدا کند به آن تکلیف واقعی؛ مکلف احراز بکند تکلیف واقعی را؛

تشبیهی می کنند و می گویند: همانطوری که نفس وجود واقعی اسد موجب اجتناب و تحرز از او نیست بلکه آنچه که موجب اجتناب و تحرز از او هست، علم به وجود اسد است و الا اسد های فراوانی وجود واقعی دارند اما برای ما هیچ اجتناب و تحرزی بوجود نمی آید؛ زمانی انسان اجتناب می کند از اسد که علم پیدا کند به وجود او؛ می فرمایند در دائره تشریع هم همین طور است. محقق نائینی(ره) در «اجود التقريرات»: تکلیف محتمل بنفسه محرکیت ندارد مگر به ضمیمه قید فی مقام الاحتیاط نکته ای که در «اجود التقريرات» هست اما در «فوائد الاصول» وجود ندارد این است که: اگر کسی سؤال کند احتمال تکلیف آیا محرکیت می آورد یا نه؟

یعنی مستشکل می گوید: ما قبول داریم نفس وجود واقعی تکلیف، محرکیت برای مکلف ندارد؛ اما بحث در این نیست بلکه بحث در احتمال یک تکلیف است آیا احتمال یک تکلیف یا به عبارت اخری تکلیف محتمل برای عبد محرکیت نمی آورد؛ مرحوم نائینی می فرماید خیر؛ تکلیف محتمل چون همان اندازه ای که احتمال وجودش را می دهیم احتمال عدمش را هم می دهیم؛ و احتمال خلاف در آن وجود دارد و وجود این احتمال خلاف سبب می شود که بگوییم عنوان محرکیت را ندارد؛

بله می فرمایند: یک قیدی ما می زنیم و می گوییم تکلیف محتمل محرکیت ندارد بنفسه و به خودی خود محرکیت ندارد اما اگر یک چیزی را به آن ضمیمه کنیم و بگوییم تکلیف محتمل به ضمیمه اینکه عبد و مکلف فی مقام الاحتیاط است؛ آنجایی که کسی در مقام احتیاط است و می خواهد احتیاط کند اینجا تکلیف محتمل، محرکیت دارد اما خود تکلیف محتمل فی حد نفسه محرکیت ندارد و حالا که محرکیت ندارد اینجا مخالفت با او معنایی ندارد؛

تکلیفی که بعث و انبعاث یا محرکیت در آن نیست، مخالفت در آن معنا ندارد و اگر مخالفت در آن معنا نداشت پس عقاب در آن معنا ندارد پس اینکه می گوییم عقاب بلایان قبیح است یعنی بلایان واصل قبیح است قبحش به این علت بر می گردد که آنجایی که تکلیف بیان نشده باشد یا بیان شده باشد ولی واصل نشده باشد محرکیت نیست و اگر محرکیت نبود عقاب معنا ندارد و عقاب قبیح است این مطلب در جلد سوم «اجود التقریرات» ص 323 مطرح شده است؛ بعد در آخر فرمودند اگر ما به موالی عرفیه مراجعه کنیم این مطلب کاملاً روشن می شود.

اشکال محقق روحانی(ره) بر محقق نائینی؛ استدلال نائینی با نظر خود ایشان ناسازگار است

اما دوباره مرحوم صاحب منتقی الاصول ص 444 به این قسمت کلام نائینی اشکال کرده و می فرمایند: اگر مراد شما این است که تکلیف بدون وصول به مکلف فعلیت ندارد و تا وصول به مکلف نشود اصلاً تکلیف حقیقی نیست، این کلام بر مبنای محقق اصفهانی سازگاری دارد اما شمای نائینی در باب حکم و تکلیف این حرف را قائل نیستید، یعنی اگر از مرحوم نائینی سؤال کنیم که آیا در حقیقت تکلیف و حکم، وصول به مکلف، شرطیت دارد؟ می فرماید خیر؛ می فرماید ممکن است تکلیفی فعلیت پیدا نکند ولو واصل به مکلف نشده باشد؛ بله، مرحوم اصفهانی خلاف این را نظر دارد ایشان معتقد است به اینکه شرط در فعلیت تکلیف، وصول به مکلف است و تا مادامی که تکلیف به مکلف نرسیده در همان مرحله انشاء باقی مانده و تکلیف واقعی نیست؛ پس شمای نائینی اینجا چه می خواهید بفرمایید؟ اگر می خواهید بگویید حالا که تکلیف وصول پیدا نکرده پس فعلیت ندارد این با مبنای خودتان سازگاری ندارد اگر این مطلب را اراده نمی کنید بلکه می خواهید بگویید در اینجا عقاب معنا ندارد یعنی حالا که وصول پیدا نکرده عقاب معنا ندارد که ما جواب می دهیم چرا، موضوع عقاب مخالفت است این کسی که احتمال یک تکلیف واقعی را می داده و الان اعتنائی نکرده و احتمال می داده که واجب باشد ولی اعتنائی نکرده و انجام نداده، این مخالفت موضوع برای عقاب است یعنی مخالفت در اینجا صدق می کند. این خلاصه اشکال صاحب منتقی الاصول.

رد اشکال محقق روحانی(ره) و پذیرش نظر محقق نائینی(ره)

دیروز ملاحظه فرمودید ما کلام محقق نائینی را پذیرفتیم و نکته بسیار مهمی هم بود که در این قاعده قبح عقاب بلایان، نائینی می فرماید علتش این است که تفویت مطلوب مستند به مکلف نیست این را در فوائدالاصول فرمودند و ما هم این را پذیرفتیم «مستشکل»: اینکه مستند به مکلف نیست معنایش این است که مستند به مولاست؟ «استاد»: نه مستند به مولا یا اسباب دیگر و به مکلف مستند نیست اما ممکن است مستند به مولا باشد مولا درست راهی را قرار نداده که به مکلف برسد یا مولا راه را قرار

داده ولی یک اسباب مانعه مانع شده است.

بررسی و تأیید نظر محقق نائینی(ره) در «اجود التقریرات»

اما حالا ببینیم این بیان «اجود التقریرات» درست است یا نه؟ به نظر ما این بیان هم بیان تامی است و این اشکال صاحب منتقی وارد نیست، در این بیان مرحوم نائینی می فرماید: این تکلیف محرکیت ندارد یعنی بین مساله فعلیت و مساله محرکیت فرق وجود دارد،

ممکن است یک تکلیفی فعلیت داشته باشد وصول به مکلف شرط او نباشد و بگوییم این تکلیف از مرحله انشاء هم خارج است و فعلی هم هست و به این معنا فعلی است که اگر بعداً این عبد متوجه این تکلیف شد، باید قضا و اعاده کند اما در حین اینکه فعلی است اما محرکیت ندارد و اگر محرکیت نداشت مخالفت معنا ندارد و اگر مخالفت معنا نداشت عقاب معنا ندارد، مرحوم نائینی روی این جهت می خواهد تکیه کند که این تکلیف ولو فعلی است یعنی چون نائینی این مبنا را دارد که اولاً: فعلیت تکلیف به فعلیت موضوعش است؛ اگر قیود آن تکلیف فعلی شد تکلیف هم فعلیت پیدا می کند اما این تکلیف فعلی عقاب بر آن مترتب نیست، عقاب جایی است که بالفعل هم محرک باشد و ظاهر این است که مرحوم نائینی بین اینها تفکیک قائل است، وقتی بالفعل محرک نیست و لو خودش فی نفسه فعلیت را دارد اما بالفعل محرک نیست و بالفعل عقاب بر آن معنا ندارد و از این جهت می خواهد بگوید عقاب وجود دارد؛

ثانیاً: نهایتش این است که بگوییم این بیان نائینی با مبنای خود نائینی سازگاری ندارد اما اینکه ما بگوییم برای عقاب مخالفت با تکلیف مشکوک هم کافی است این اول الدعواست؛ همه دعوا این است که آیا نفس مخالفت با تکلیف مشکوک، کفایت برای عقاب شارع دارد یا ندارد، قائلین به قبح عقاب بلابیان می گویند مخالفت با تکلیف مشکوک نمی تواند موضوع برای عقاب باشد و شما در این جواب می فرمایید بله مخالفت با تکلیف مشکوک موضوع برای عقاب است؛ بنابراین این بیان هم که مرحوم نائینی دارند بیان تامی است یعنی هم بیان ایشان در «فوائد الاصول» تمام است و هم بیانی که در «اجود التقریرات» آوردند هر دوی آنها تمام است.

«مستشکل»: نقد صاحب منتقی به نائینی نه اثبات شد و نه رد شد و یعنی به صرف اینکه هذا اول النزاع مخالفت با تکلیفی که بالفعل محرکیت ندارد.

«استاد»: یعنی این جواب دوم این است که جواب شما جواب نشد و شما عین دعوا را در جواب آوردید و ما حرف نائینی را قبول داریم و می گوییم صرفاً این تفویت مستند به این مکلف نیست.

«مستشکل»: چرا در عقاب محرکیت بالفعل لازم است.

«استاد»: این هم یک حرف عقلایی است یعنی صلاحیت و اقتضای محرکیت هم ندارد.

«مستشکل»: چرا محرکیت اصلاً باید شرط باشد ممکن است مرحوم صاحب منتقی منظورشان این باشد که مخالفت با واقع شرط است اصلاً ما با اقتضا تکلیف کاری نداریم.

«استاد»: در تکلیف که همه داعویت و محرکیت را لازم می دانند و می گویند این تکلیف باید موجب انبعاث شود این را همه شرط می دانند.

«مستشکل»: در عقاب هم شرط می دانند؟

«استاد»: بله اگر نباشد اصلاً عقاب معنا ندارد و عمدتاً در همان شرط است.

«مستشکل»: آیا می شود حکمی وجود داشته باشد اما محرکیت نداشته باشد.

«استاد»: بله همین که عرض کردیم به این معنا که اگر بعداً توجه پیدا کرد باید قضا بکند؛ یعنی الان وجوب نماز برای کفار

وجوب فعلی است حالا کفاری که اصلاً این حکم به گوششان نرسیده؛ ممکن است اصل دین به گوش آنها رسیده باشد اما

وجوب نماز و وجوب زکات و وجوب روزه تمام این احکام برای کفار هم فعلیت دارد اما محرک نیست چون آگاه نیستند حالا یک وقتی علت عدم تحریک عصیان است مثلاً یک کسی، پیامبر حکم خدا را برای او بیان می کند ولی مخالفت هم می کند برای او محرکیت ندارد، این را نمی خواهیم بگوییم؛ اما عدم محرکیت از باب این است که به گوش او نخورده اینجا می گوییم تکلیف فعلیت دارد، فعلیت دارد یعنی اگر همین کافر اگر مسلمان شد تمام اینها را باید قضا کند؛ بلکه قاعده جب داریم که «الاسلام یجب علی ما قبله» می آید و بر این حکومت و ورود پیدا می کند، اما بدون «قاعده جب»، ما باشیم و قواعد اولیه، اگر یک کافری مسلمان شد باید تمام نماز هایش را قضا کند این قضا برای این است که حکم وجوب نماز قبلاً برای او فعلیت داشته است، بلکه همین کافر اگر از دنیا رفت بخاطر اینکه به گوش او نرسیده- فرض ما این است- اصلاً به گوش او نرسیده که مسلمانها یک چیزی بنام وجوب نماز دارند، در اینجا عقاب نمی شود. این قاعده که «الکفار مکلفون بالفروع کما انهم مکلفون بالاصول» مشهور این قاعده را قبول دارند.

«مستشکل»: مراد از این محرک همان تنجیزی است که آقای آخوند می فرماید یا چیز دیگری است؟
 «استاد»: بلکه محرکیت به این معنا به همان مرحله تنجز بر می گردد.

خلاصه اینکه

ملاحظه فرمودید که این بیان، بیان درستی است عرض کردم عبارت «مصباح الاصول» مرحوم آقای خویی را ببینید مرحوم خویی این بحثهایی را که حالا ما در دو سه هفته داریم مطرح می کنیم «اولاً» ایشان بحث حق الطاعه را اصلاً مطرح نکردند چون عمدتاً بعد از ایشان این بحث مطرح شده است؛ «ثانیاً» ایشان می فرمایند: قاعده «قبح عقاب بلایان» یک قاعده عقلایی روشن است چرا عقاب قبیح است چون «لا تحریک و لا انبعاث و لا بعث مع عدم الوصول» یعنی وقتی تکلیف به انسان واصل نشود چه چیزی انسان را تحریک بکند؟ دیگر انبعاث معنا ندارد و انبعاث مقید به علم و وصول است و همچنین فرمودند اینجا مراد مولا فوت می شود اما فوت مراد مولا مستند به مکلف نیست تا ما مکلف را بگوییم شارع می تواند عقاب بکند لذا عقاب بلایان قبیح است هر دو را در دو سه سطر آوردند و این بحث را تمام کردند.

محقق اصفهانی(ره) لزوم تبیین قاعده «قبح عقاب بلایان» سازگار با نظر مشهور

آخرین کلامی که ما در اینجا باید بگوییم و این قسمت قاعده قبح عقاب بلایان تمام می شود کلام محقق اصفهانی در حاشیه بر کفایه ج 4 ص 83 است، مرحوم اصفهانی می فرماید: ما خودمان در باب تکلیف یک مسلکی داریم و مشهور یک مسلک دیگری دارند و باید قاعده «قبح عقاب بلایان» را طوری تفسیر بکنیم که با مسلک مشهور سازگار و هماهنگ باشد؛ می فرمایند: مسلک خود ما این است که اولاً: اطاعت و عصیان دائر مدار حکم حقیقی است و ثانیاً: حکم حقیقی قوامش به وصول به مکلف است همین جاست که بین اصفهانی و بین مشهور جدا می شود؛ مشهور می گویند حکم قوامش به وصول به مکلف نیست حکم فعلیت پیدا می کند چه به مکلف برسد چه نرسد؛

اما محقق اصفهانی قبول ندارد و می فرماید: حکم قوامش به وصول به مکلف است و مع عدم الوصول اگر به مکلف نرسد اولاً: تکلیف حقیقی وجود ندارد و ثانیاً: وقتی تکلیف حقیقی نبود دیگر مخالفت معنا ندارد و ثالثاً: وقتی مخالف نبود عقاب معنا ندارد؛ بعد می فرمایند: البته بین عدم عقاب «لعدم وجود التکلیف» و قبح عقاب «لعدم وصول التکلیف» فرق وجود دارد و در هر دو عقاب قبیح است چه آنجایی که لعدم التکلیف است و چه آنجایی که لعدم وصول التکلیف است عقاب قبیح است اما می فرمایند: ملاک های اینها با هم فرق دارد و آنچه که مفاد قاعده «قبح عقاب بلایان» هست که مشهور ذکر می کنند می فرمایند در جایی است که مساله وصول در کار نباشد اما جایی که از اول تکلیفی وجود ندارد، آنجا ربطی به قاعده «قبح عقاب بلایان» ندارد این

روی مسلک خود اصفهانی است یعنی روی این مسلک که تکلیف تا وصول به مکلف پیدا نکند فعلیت ندارد و بعد از وصول فعلیت پیدا می کند نتیجه خیلی روشن است چون نتیجه این است که با عدم وصول مخالفت معنا ندارد و مخالفت معنا نداشت مواخذه معنا ندارد و عقاب معنا ندارد.

اما می فرمایند: این مبنای ما نمی تواند اساس برای برائت عقلی و قاعده «قبح عقاب بلایان» بشود اینجا این نکته را تذکر می دهم اگر عبارت ایشان را مطالعه می کنید به اشتباه نیفتید مرحوم اصفهانی می فرماید: این مطلبی که ما اول بیان می کنیم که در فعلیت تکلیف وصول معتبر است این یک مطلب اختلافی است و بعضی ها وصول را معتبر می دانند و بعضی ها وصول را معتبر نمی دانند؛ اما برائت عقلی و قاعده «قبح عقاب بلایان» یک مطلب اتفاقی است و مورد اتفاق همه است حالا کاری به حق الطاعه ای ها نداشته باشید اما تا زمان خود مرحوم اصفهانی می فرمایند این مسلک «قبح عقاب بلایان» یک امر مورد اتفاق است پس حالا چه چیزی می خواهند نتیجه بگیرند می فرمایند: آنچه که ما به عنوان مبنای خودمان قائلیم که تکلیف تا فعلیت پیدا نکند تا وصول پیدا نکند فعلیت ندارد این را نمی توانیم دلیل قاعده «قبح عقاب بلایان» قرار بدهیم درست است که ما خودمان این را قبول داریم که تکلیف تا وصول به مکلف پیدا نکند فعلیت ندارد اما این نمی تواند اساس برای قاعده «قبح عقاب بلایان» باشد قاعده «قبح عقاب بلایان» یک امر متفق علیه بین الكل است ولی این مبنایی که ما داریم یک امر اختلافی است و باز اشاره ای می کنند که استاد ما مرحوم آخوند خراسانی در کتاب رسائل، بین مرتبه فعلیت و زجریه و مرتبه تنجز فرق گذاشته؛ یعنی آخوند می گوید ممکن است که یک حکم منجز نشود اگر وصول به مکلف پیدا نکند اما فعلی باشد اما مای اصفهانی که شاگرد آخوند هستیم می گوئیم اگر وصول به مکلف پیدا نکند اصلاً فعلی نمی شود و به مرحله فعلیت نمی رسد لذا اینجا که می رسند پس ما باید قاعده «قبح عقاب بلایان» را یک جوری تفسیر کنیم که مناسب باشد با مسلک مشهور یعنی این مسلک خودمان را کنار بگذاریم یعنی در فعلیت تکلیف وصول معتبر است این را کنار بگذاریم قاعده «قبح عقاب بلایان» را باید جوری بیان کنیم که با مذاق مشهور سازگاری داشته باشد.

آنوقت در اینجا دو مطلب می فرمایند «مطلب اول»: این قاعده «قبح عقاب بلایان» ملاکش همان ملاک حسن و قبح عقلی است و در حسن و قبح عقلی ما گفتیم که احکام عقلاییه ای که به ملاک حسن و قبح اند همان قضایای مشهوره هستند «ما تطابقت علیه آراء العقلا حفظاً للنظام و ابقاءً للنوع» قضایای مشهوره قضایایی است که تمام عقلا بر آن اتفاق دارند به جهت حفظ نظام بشری و نوع بشری ابقاء نوع بشر؛ این مطلب اول.

«مطلب دوم» ایشان می فرمایند این «قبح عقاب بلایان» یکی از مصادیق قاعده «قبح ظلم» است یعنی حالا که گفتیم از احکام مشهور و قضایای مشهوره است «قبح ظلم» مصادیقی دارد که یک مصداقش همین «قبح عقاب بلایان» است، چرا؟ می فرماید: اگر مولا در یک موردی برای عبد حجت و دلیلی اقامه نکرده باشد و عبد مخالفت بکند دو چیز در اینجا وجود دارد

اولاً: این عبد از زی رقیه خارج نشده زیرا از طرف مولا حجتی نیامده به او برسد. ثانیاً: اگر مولا بخواهد این عبد را بر این مخالفتش عقاب بکند این ظلم است؛ پس ببینید ایشان می فرماید که ما قاعده «قبح عقاب بلایان» را دیگر نمی بریم توی این مساله که آیا فعلیت تکلیف به وصول هست یا نیست؟ که محل خلاف است بلکه می بریم در ذیل این کلی که الظلم قبیح.

توضیحش این است که اگر در یک موردی برای مکلف حجت قائم نشده باشد اگر عبد مخالفت کرد دو تا نکته در اینجا هست.

«نکته اول»: این عبد از زی رقیه خارج نشده و خلاف رسوم عبودیت عمل نکرده «نکته دوم»: اگر مولا بخواهد این عبد را عقاب بکند عقاب مولا ظلم است وی گوئیم چرا عقاب مولا ظلم است می فرماید: «از العقوبة علی ما لا یوجب العقوبة عدوان محض» عقوبت بر چیزی که لا یوجب العقوبة این ظلم محض است و ظلم هم موجب فساد نوع و اختلال نظام است البته ایشان در آخر می فرمایند «لا یخفی» حواستان جمع باشد که آنچه که برای ما مهم است خود عقاب بالفعل در قیامت نیست بلکه استحقاق عقاب است و ما می گوئیم که این استحقاق عقاب در اینجا وجود ندارد، عبدی که حجت از طرف مولا برای او نیامده اینجا استحقاق عقاب ندارد؛ بلکه اگر یک عبدی از طرف مولا حجت برای او آمد و به او رسید و مخالفت کرد این استحقاق

عقاب دارد. این کلام مرحوم اصفهانی است حالا صاحب کتاب منتقى الاصول در ج 3 ص 444 به کلام اصفهانی، هم روی مبنای خود اصفهانی و هم روی مبنای مشهور اشکالاتی دارند پیش مطالعه فرمایید تا جلسه بعد ان شاء الله.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتِهِ.